



برونگرا و عصبی اما یکرنگ و خوش قلب

بیراه نیست اگر بگوییم هادی حجازی‌فر خیلی شانس‌ی و اتفاقی به سینمای ایران معرفی شد و پس از آن اتفاقات جالبی را رقم زد. او یک تئاتری با سابقه بود که به دلیل شباهتش با شهید احمد متوسلیان برای بازی در فیلم «ایستاده در غبار» انتخاب شد؛ فیلمی که بازیگر نقش حاج احمد در آن هیچ دیالوگی نداشت و سوزه یک‌سری پوست‌های متحرک در آتلیه نوستالژیک محمدحسین مهدویان بود. اما بلافاصله سال بعد در سری اول فیلم «ماجرای نیمروز» چهره دیگری از حجازی‌فر



دهه شصتی عاصی و عصبی

نوید محمدزاده به تمام معنا نماد یک دهه شصتی عاصی است. شاید دهه شصتی‌ها خصوصیات متعددی داشته باشند اما این جنبه به صورتی پررنگ در تیپ‌ی که نوید محمدزاده دستمایه کارش قرار داده بود دیده می‌شود؛ همین کلافگی و عصیانگری و عصبی شدن. محمدزاده در فجر سی‌ودوم به‌طور هم‌زمان با دو فیلم حضور پیدا کرد، یکی «سیزده» به کارگردانی هومن سیدی و دیگری «عصبانی نیستم» به کارگردانی رضا درمیشیان.



طلیعه‌های جدید دهه ۹۰؛ دروازه ورود به قرن بعد

اواخر هر دهه‌ای معمولاً با طلایعه‌های جدید در تحولات سینمایی مواجه

است که آن را به خصوصیات دهه بعد ربط می‌دهند. ساخته شدن فیلم

«هامون» در سال ۱۳۶۸ که دروازه ورود سینمای ایران به دهه ۷۰ بود و

نمایش «در باره‌الی» در سال ۱۳۸۸ که از ستون‌های موج پاسفراهادی در

دهه ۹۰ به حساب می‌آمد، دو نمونه از این موارد هستند. در پایان دهه ۹۰

هم طلایعه‌هایی در تیپ‌سازی‌های جدید سینمای ایران به چشم می‌خورند؛

هر چند سینمای ایران به دلایل مختلف، یکی از دوره‌های نسبتاً ضعیف خودش را در این دهه از سر گذراند.



پیگیر و کله‌شق برای تحقق یک هدف

مهدی نصرتی در فیلم «لباس شخصی» یک مامور کله‌شق و به‌شدت پیگیر را به‌تصویر کشید که اگرچه کسی از او نمی‌خواهد پیگیری‌هایش را در مواردی ادامه دهد و حتی دستور عدم پیگیری را دریافت می‌کند، با این حال خودش می‌خواهد که حقیقت را فاش کند. در همان فجر



قمارباز خودوبرانگزر

قمارباز: چطور آدمی است؟ قمار واژه‌ای است که در محاورات فارسی گاهی معادل واژه ریسک به کار می‌رود، حتی مثلاً می‌گویند که عشق یک نوع قمار است، اما کسی که نه در مقام تشبیه، بلکه عیناً قمارباز باشد، به‌واقع چه نوع آدمی خواهد بود؟ در فیلم «تومان» با کسی طرف هستیم که به‌واقع قمارباز است و برعکس خیلی نمونه‌های



پدیده‌ای از کف خیابان‌های تهران

جایزه «مارچلو ماسترویان»ی در جشنواره ونیز مشخصاً به استعداد‌های نود عرصه بازیگری داده می‌شود و مهم‌ترین جایزه بین‌المللی فیلم «خورشید» تا این لحظه همین بوده که روح‌الله زمانی آن را دریافت کرده است. او نابازیگر و حتی نوجوان است، اما از کف خیابان چیزی را با خودش به سینما آورده که بسیار قیمتی است. زمانی، تنها بازیگر نقش یک کودک کار نیست، او لوطی‌منشی یک جوان یانوجوان



آرام و پرتکاپو؛ آنچه سال‌ها جلوی چشم بود و به چشم نمی‌آمد

جالب است در فهرستی که نام تیپ‌های جدید سینمای ایران و بازیگران‌شان آورده می‌شود، نام محسن قصابیان که متولد ۱۳۴۷ است، در کنار روح‌الله زمانی نوجوان برده می‌شود و به‌عبارتی نام او که خیلی بیشتر از سن زمانی در کار هنر فعالیت کرده، در کنار نام کسی می‌آید که مستقیماً از کف خیابان‌های تهران به سینما آمده است. کارنامه قصابیان طومار بلند و بالایی است. او فعالیت چشمگیری در هنر تئاتر داشته و در حدود ۱۰ کار تلویزیونی به‌عنوان بازیگر حضور پیدا کرده و ۶ مورد هم نویسندگی، تهیه‌کنندگی و کارگردانی کارهای تلویزیونی در کارنامه‌اش دیده می‌شود. محسن قصابیان سابقه اجرای تلویزیونی هم دارد و به همین دلیل در سومین

دیده شد. او حرف زد و خیلی هم خوب از پس این کار برآمد. حالا یک تیپ بسیار دوست‌داشتنی به سینمای ایران معرفی شد که شاید شبیه نقش اصغر نقی‌زاده در فیلم آژانس شیشه‌ای بود؛ همان بسیجی موتوری که وارد آژانس شد تا به قول خودش در رکاب حاج کاظم باشد. تیپ‌ی که مطابق آنچه از او در واقعیت می‌شناسیم، ابدا درونگرا و اهل سکوت نیست. هادی حجازی‌فر با همین فیلم تیپ‌ی را به‌وجود آورد که در فیلم‌های متعدد بعدی هم تکرار شد. جایی که او در سری اول ماجرای نیمروز اصرار می‌کند تا به منزل موسی خیابانی حمله کنند و نهایتاً تهدید می‌کند که اگر این کار انجام نشود به جبهه باز می‌گردد تا قلعه‌هایش را فتح کند، نه تنها یک لحظه نمکین برای مخاطبان خلق شده، بلکه با بخش قابل توجهی از شخصیت تکرارشونده هادی

کارگردان هردو فیلم هم جوان بودند و دومی را اصولاً کسی ساخته بود که خودش از دهه شصتی‌ها به حساب می‌آمد. عصبانی نیستم سال‌ها برای نمایش دچار مشکل شد اما دیده شدن آن در همان جشنواره کافی بود تا شخصیت نوید محمدزاده برای عموم سینمایی‌ها شکل پیدا کند و شناخته شود و او را به باقی مخاطبان سینما هم بشناسانند.

نوید محمدزاده به نوعی در تکنیک بازی دنباله حامد بهداد به حساب آورده شده است که این صرفاً از لحاظ تکنیکی ارزیابی بیراهه‌ی نیست؛ اما یک کپی نمی‌تواند درحالی که نسخه اصلی‌اش موجود است، تا این حد جلب توجه کند. چیزی که محمدزاده را برای مدتی تا این حد مهم و قابل توجه کرده



ال‌ه‌حق به جانب انتقام

تیپ‌ی که امیر نوروزی در فیلم مصلحت بازی کرد، تباری قدیمی در سینمای جهان دارد اما به‌طرز شگفت‌انگیزی تابه‌حال تقریباً در سینمای ایران غایب بوده است. در فیلم «نشانی از شر» آخرین ساخته ارسن ولز یک مامور پلیس با بازی خود کارگردان هست که در جوانی قهرمان بوده اما باور بیش از حد او به درست بودن راهی که در پیش گرفته، باعث می‌شود به کار بردن هر وسیله‌ای در این راه برایش توجیه شود. در مصلحت هم با فضای اول انقلاب مواجهیم و یک مامور امنیتی در نهادهای نوپای انقلابی که چنین باوری او را به‌ورطه

سی‌وهشتم که لباس شخصی به‌نمایش در آمد، سعید ملکان هم فیلمی داشت به نام «روز صفر» که یک مامور کله‌شق امنیتی را نمایش می‌داد. نقش یکی را امیر جدیدی بازی می‌کرد و همان پیگیری‌ها را با چاشنی اکشن و صحنه‌های پرزرق و برق می‌شد دید. با این تفاوت که مامور امنیتی فیلم روز صفر خالی از هر جنبه ایدئولوژیک بود و به ماشینی شباهت داشت که برای آدم‌کشی و نهایتاً پیروزی کوک شده باشد. اما مامور فیلم لباس شخصی انگیزه مشخصی داشت و همین او را نماینده یک تیپ اجتماعی به‌خصوص می‌کرد. بازی مهدی نصرتی

داستانی دیگر، در کارش مرتب موفق هم می‌شود؛ اما با این موفقیت‌ها قدم‌به‌قدم به سمت نابودی پیش می‌رود. چرا چنین می‌شود؟ همان روحیه‌ای که این فرد را در قمار موفق می‌کند، قابلیت نابود کردن او را هم دارد. او حتی در زندگی شخصی مرتب سقوط می‌کند. میل به پیروزی، آن هم به بهای نابودی دیگران، میلی نیست که داخل درجات انسانی قرار بگیرد و کسی که از این ساحت عدول کرد، می‌تواند مرتب خودش را هم نابود کند. شخصیت قمارباز در عمده فیلم‌های سینمای جهان یک شخصیت خودوبرانگزر است؛ به‌خصوص جاهایی که چنین شخصیتی در کانون یک قصه قرار می‌گیرد. کاری که قهرمان

دهه‌هشتادی‌را به‌شکلی که تابه‌حال در سینمای ایران غایب بود، نمایش می‌دهد. اینجا بایک لوطی به‌سبک کلاه‌خملی‌ها طرف نیستیم که به‌ضرب‌وزر در دهانش ضرب‌المثل‌های قدیمی کاشته باشند و هر الفی را او تلفظ کند تا ندای گر تهران قدیم باشد. اینجا بایک زبان گمشده در سینمای ایران طرفیم؛ زبانی پر از کنایه‌ها و حاضر جوابی‌های لاتکی امروز یا ته‌لجه‌ای بسیار خفیف و چهره‌ای که شبیه آن را کمتر در سینمای ایران دیده‌ایم، هر چند در کف خیابان امثال او فراوان به‌چشم خورده‌اند؛ موهای بور و صورتی مخدوش، اما مصمیمی و باجذب و حتی زیبا. اینکه پیش‌بینی جشنواره ونیز درباره روح‌الله زمانی چقدر درست از آب در بیاید و آیا او بعدها در قامت یک هنرپیشه مطرح سینمای ایران دیده شود یا نه، چیزی نیست

جشنواره جام‌جم مورد تقدیر قرار گرفته بود. او در فیلم سینمایی «توئل» به کارگردانی مجتبی راعی هم حضور داشت و همه اینها نشان می‌دهد تا این لحظه کسی چنین هنرپیشه‌ای را خوب ندیده بود؛ اگرچه جلوی چشم همه قرار داشت. برای اینکه قصابیان دیده شود، صرفاً باید فیلم «منصور» ساخته می‌شد و تیپ اجتماعی یک تیمسار ارتش که پرکار و باسماجت به‌دنبال هدفش می‌رود، به‌تصویر در می‌آمد. کشف قصابیان درست مثل کشف هادی حجازی‌فر است؛ حجازی‌فر هم اگر نبود شباهتش به شهید احمد متوسلیان، با اینکه سابقه پروپاگمندی در هنر تئاتر داشت، احتمالاً هیچ‌وقت کشف نمی‌شد و باید دانست همین امروز هم تئاتر و تلویزیون ما پر است از هنرپیشه‌هایی در رده‌های میانی که استعداد ایستادن بر سکوهای اصلی و تبدیل شدن به ستاره را دارند. شخصیتی منصور ستاری برخلاف شخصیت احمد متوسلیان، لحن شمرده‌تر و آرام‌تری دارد، هر چند در فیلم «ایستاده در غبار»، پیچ صدای حاج احمد بسته



حجازی‌فر در فیلم‌های مختلف آشنا می‌شویم؛ برونگرا، عصبی؛ اما یکرنگ و خوش‌قلب است. هادی حجازی‌فر تیپ‌ی را خلق کرد که به‌طور هم‌زمان می‌شد برای آن معادل‌هایی در دهه‌های ۶۰، ۷۰، ۸۰ و ۹۰ ایران پیدا کرد. این تیپ هم به رزمنده‌های دهه ۶۰ قابل تطبیق بود و هم به بسیجی‌های دهه‌های بعد. حتی هادی حجازی‌فر وقتی به فیلم‌های کم‌دی هم رفت، این تیپ را با خودش برد. او حتی وقتی ریش‌هایش را تراشید و سبیل باقی گذاشت، این تیپ را با خودش حفظ کرد و آنقدر تکرارش کرد که به سرنوشت نوید محمدزاده نزدیک شد. اصولاً خصوصیت نقش‌های برونگرا این است که در آغاز راه بسیار جلب توجه می‌کنند، اما جلویی‌ری از تکراری شدن‌شان پس از مدت زمانی نسبتاً کوتاه، بسیار سخت است.



بود، قابلیت او در نمایندگی یک تیپ اجتماعی به‌خصوص بود. حامد بهداد جالب بود اما در اکثر نقش‌هایش و شاید تقریباً در همه آنها، یک آدم خاص بود با حرکات و رفتارهای به‌شدت غلو شده که همه آکتوری بودند، نه شبیه آدم‌های معمولی جامعه. نوید محمدزاده اما چون حتی اگر غلو شده بازی می‌کرد، یک‌سری جنبه‌های واقعی و طبیعی موجود در بخشی از جامعه را غلو می‌کرد، توانست راه جدیدی برای خودش باز کند. او البته در ادامه همان جذابیتی را نداشت که در ابتدا به‌وجود آورده بود و تقریباً تمام شوگردهایش برای جلب توجه از مخاطبان که مبتنی بر حرکات درشت بازیگری بودند، طی چند سال لو رفتند.



نابودی می‌کشاند. در ضمن برای اولین‌بار در این فیلم با یک انقلابی انتقام‌جو مواجه می‌شویم که به‌طرزی معقول تصویر شده است. این چیزی است که فیلم «فصل کرگدن» ساخته بهمن قبادی، فیلمی که در خارج از کشور جلوی دوربین رفت، آن را به‌شکل عقده‌گشایانه‌ای نمایش داده بود و انگار این خود سازنده فیلم بود که داشت از انقلاب انتقام می‌گرفت، نه اینکه انتقام‌جویی استثنایی یک مرد انقلابی نمایش داده شود. امیر نوروزی این نقش انتقام‌جو را به‌بهترین شکل و با بهترین تکنیک‌ها اجرا کرد و اگر اجرای خوب او نبود، تمام فیلم صدمه می‌دید. اما اینکه این تیپ باقی خواهد ماند یا نه، چیزی نیست که به این زودی‌ها بتوان فهمید. شاید در این نقش جنبه‌های نامکشف دیگری هم باشد که نوروزی آنها را در فیلم‌های بعدی‌اش گسترش بدهد و شاید او صلیب انتقام را همراه خودش از فیلمی به فیلم دیگر بر دوش کشید.



در این فیلم به جنس کلی بازی‌های نوید محمدزاده ربط داده شد، اما به‌نظر می‌رسد که هنگام چنین مقایسه‌ای به شباهت‌های این دو نفر بیشتر از تفاوت‌هایشان توجه شده است. با این حال تفاوت اصلی‌تر بین این نقش و غالب چیزهایی که محمدزاده بازی کرده، در ماهیت شخصیت‌هایشان است. در تیپ‌ی که لباس شخصی ساخته، با یک آدم عصبی طرف نیستیم که از کوره در می‌رود و حرکاتی می‌کند که ممکن است به ضررش تمام شود، با کسی طرفیم که به یک چیز شدیداً معتقد است و برای تحقق آن حرص می‌خورد.



فیلم «حمال طلا» هم می‌کرد، اگرچه عنوان قمار را یدک نمی‌کشید، دقیقاً چنین چیزی بود و در تومان با کسی طرف هستیم که همه چیز این جهان حتی انتخابات را دستمایه‌ای برای قمار می‌بیند. تومان به‌طور مشخص یک تیپ اجتماعی بی‌سروپا و غیرسودمند برای باقی جامعه را نشان می‌دهد که جاه‌طلبی فراوانی هم دارد و سرشار از خودخواهی است. سقوط این تیپ اجتماعی در این فیلم به‌شکل عمیق و تفکربرانگیزی نمایش داده می‌شود و تیپ‌ی که در آن خلق شده و بازیگرش میرسعید مولویان آن را به‌بهترین شکل اجرا کرده است، قابلیت تکرار در فیلم‌ها و قصه‌های دیگر را هم دارد.



که حالا قابل حدس باشد، اما اینکه نیاز به این تیپ اجتماعی در سینمای ایران واقعاً وجود دارد، تقریباً چیز مسلمی است. او همین حالا که هنوز خورشید اکران نشده، بازی در کارهای دیگری را هم شروع کرده و خطری که تهدیدش می‌کند، تکراری شدن قبل از رسیدن به سن جوانی است؛ اما بسته به اینکه سینمای ایران چقدر بخواهد درهایش را روی قصه‌های جدید تیپ‌های اجتماعی جدید باز کند، این هنرپیشه نوجوان هم می‌تواند از جایگاهی در آینده برخوردار شود. مسلماً قصه کسی مثل او در آپارتمان‌های شمال شهر روایت نمی‌شود و برای همین، ادامه حیاتش در عرصه بازیگری تا حدود زیادی به چگونگی روندهایی بستگی پیدا خواهد کرد که سینمای ایران قصد پیمودنش را در آینده دارد.



شده بود و صرفاً در یکی، دو جا صدای واقعی آن شخصیت روی تصاویر آمد. بازی درخشان قصابیان در فیلم منصور، یک بازی آرام اما پرتکاپو بود. عبارت «باباجان» به‌شکلی شیرین و جاندار در زبان قصابیان نشسته بود و خصوصاً این را وقتی در اوج عصبانیت از کسی دیدی به یک نفر که تقصیری نداشت می‌گفت، به‌طرزی فوق‌العاده با بیان آرام خود، خویشتن‌داری و در خود فرو دادن عصبیت‌ها را نمایش می‌داد که نمادی از سبک مدیریت و اخلاق شورمندانه اما منظم و با دیسپلین او بود. این تیپ اجتماعی خارج از قالب یک فرمانده ارتش هم می‌تواند در سینمای ایران بارها تکرار شود؛ پدر، پزشک، معلم، استاد دانشگاه، مهندس یک پروژه پرتنش یا هر نوع نقش مدیریتی که ممکن است لزوماً در رسته نظامی هم قرار نگیرد، همه داخل سکوهای اجتماعی و شخصیتی قرار می‌گیرند. اصولاً سینمای ایران تا به‌حال کمتر رئیس‌هایی در این حد دوست‌داشتنی را به‌خود دیده است و حالا با یک نمونه جدید مواجه می‌شود.